آئین بهین

بسم الله الرحمن الرحیم

دمادم بنام یزدان تر زبان بودن و بپای سر نیاز بر زمین سودن نه
سرنامهای ستایش دوستان خدا آراستن و از بخشنده مهربان همواره
بهبود خود خواستن بر روان پیمبر جیشور ارمغان درود فرستادن لاویخن
بآئین بهین بسان مینو گلشن نهادن کار خردمندان ست و شیوه روشن دلان
پس ازاین راه آوردی بیاران همه دان میسپارم و یادگاری شگرف
در نمایش گاه گیتی میگذارم پیش از تابیدن ستاره کیش محمدی و بلند برآمدن
آفتاب آیین احمدی مرد زیرک کانندگ نام کاردار از راجهای
هندوستان بود و بدانش و بینش گوی بیشی از همسران می ربود بزبان
سنسکرت آئین نامه در گیرنده بر لب فصل نگاشته درفش دانای درین جهان

برافراشته

برافراشته و بر این کتاب دانا دلی و بینشی خرد رقم فرموده و بلند جهانبانی
باخواهشش بهندی زبان نموده بحواشی نغز و گفتارهای پرمغز محشی ساخته
کاخ سخنوری را بقانون دانشمندی پرداخته هیچ میرز بنده بی ارز
رفعت هندوستان را اهتمام علمبردار میدان کربلایی معلی ترجمه
کتاب کمرهمت بربست و چون نقش سرانجام این کار برنگین دلش درست
نشست قواعد و ضوابط که از مذهب و ملت تعلق داشت یکدست بگذاشت
لب لباب و حاصل کتاب پاکیزه تر از چهره رامی و ویس نگاری
صاف و بلیس برداشت و دور زمانه بکام خود پنداشت و نام این نامه
گزین روکش چهره شیرین و بهار فرودین آئین بهمن برنگاشت

مقبول خدا ناصر دین خسرو ایران	جم مرتبه کاوس حشم سایه یزدان
در شوکت و در نصفت و در فر و بزرگی	اسکندر و کسری و فریدون و سلیمان
در صولت و در جرات و در عزم و شجاعت	سهراب و فرامرز و فریبرز و نریمان
فضل و حسن و جعفر و یحیی ز برامک	در پیش کرمهای عمیمش چو گدایان
گر سرمه کند کس ز غبار سم اسپش	بخشند ره جود و بوی شهر صفاهان

تا ماه بود مقتبس از نیر اعظم — تا بر همه آفاق بود مهر درخشان
تا سبز بروید ز زمین دانه کشته — تا احمر اشتم بدمد لاله نعمان
تا زینت شهنامه بود نام تهمتن — تا شهره آفاق بود حکمت یونان
باشد بجهان شاد براورنگ کیانی — با شوکت اسکندر و با حشمت خاقان
آیا من بینیم که مضامین نگرفش — قانون شهانست و پسندیده ایشان
از هند بطهران فرستادم و شادم — تا پیشکش بنده پذیرد شه شاهان

ملخص فصل اول

دفعه سایه خدا شاه هست که زیر سایه آن خلایق اسایش و راه نجات دریابد

دفعه بادشاه برای آسایش رعایا و انتظام ملک میباشد و او را لازم است که رعایا را ارام دهد و عالم علوم بود تا رعایا از فیض آن سعادت دارین حاصل کنند

دفعه شاه خداوند مجازیست بشرطیکه با علم عمل باشد از حسن انتظامش رعایا راه نیک میرود و از افعال بد باز میماند

دفعه آن افاضل وزراء قابل تعریف اند که عالی خاندان و منتظم مشهور بودند و عالی خاندان فاضلی ست که هفت پشت آن عالم فاضل گذشته باشند

اگرچه آدمی بذات خود بسبب علم و فضل مشهور و معزز می شود مگر کسی را که فضیلت علم و ریاست و حکومت ابائی میباشد طبیعتش عالی می باشد نسبت آنکس که خود فضیلت حاصل میکند و کسی که بزرگانش صاحب فضل باشند و آن محروم باشد نالایق ست

دفعه علم حاصل کردن چندان مشکل نیست عقلمند بودن شرط است تا امور دنیا و عقبی بواجبی فهمد و بفهماند اکثر کسان استعداد کتابی میدارند مگر از نبودن عقل افعال نالایق از ایشان سر بر میزند

دفعه بادشاه صاحب رای ثاقب سلطنت خود را ترقی میدهد و شاهیکه راحت رسان خلایق صاحب فوج جرار می باشد و مصاحبانش مدبر است گو و اقربا از وی راضی میباشند اقبالمند میباشد

دفعه هر مصاحب که از راه خوشامد حق و ناحق تائید کلام بادشاه میکند قابل صحبت نیست از همچو مصاحب سلطنت زوال میپذیرد

دفعه اگر بادشاه با علم و هنر بود محتاج صلاح کاران نیست مگر مشکل است که یک شخص جمله مهمات ریاست را کافی بود باین رو ضرور است

که وزیر و مشیر لایق باشند بعض شاهان از دلاوری و یاوری
طالع ملک حاصل کردند مگر در دودمان شان سلطنت نه پائید و سبب
زوال این شد که مصاحب نالایق و خود جاهل بودند مصاحب جاهل
عاقل نمی باشد زیرا که قدر عاقل جاهل نمیکند و لایق بی قدری گورا
نمی نماید

دفعه پادشاه چنان باید که از دیدنش دل شاد شود چنانکه در
سمندر از مشاهده مهتاب دل خوش میگردد

دفعه چنانکه بی آفتاب تاریکی میباشد همچنان از بدنظمی رعایا
پریشان می ماند

دفعه شاه رنج و راحت زیردستان را مثل رنج و راحت
خود انگارد و چنانکه مال و متاع خود را عزیز میدارد همچنان مال
رعایا شمارد که آنها را عزیز است بران دست تصرف و تعدی دراز نکند

دفعه درویشی مشکل نیست از نفس کشی حاصل میشود و عالم شدن
هم مشکل نیست در ده دوازده سال از علوم متعارف آدم فارغ التحصیل

میشود

میشود الغرض فقر و علم از مشقت یسر حاصل شدن ممکن است مگر شاه شدن
مشکل است آن آدم سایه خدا شاه میشود که امام علما مرشد فقرا معلم
وزرا استاد سپاهیان رهبر منتظمان مالی و ملکی و رهنمای هر یک پیشه ور
باشد و از هر یک بواجبی کار گیرد و تعلیم کند و اصلاح دهد و سر مخالفان
بشکند خلق خدا را مثل فرزندان خود شمارد و محبت کند و حلیم و رحیم بود

دفعه شاه کفیل حفاظت رعایاست اگر دران خلل افتد رعایا تباه
شود و از تباهی رعایا سلطنت برباد و ویران گردد

دفعه مثل باران شاه تازه و سیراب کننده زمین ریاست
چنانکه درخت خشک به ساحل کشت زار میگردد همچنان از بدانتظامی ملک ویران
وخراب میشود

دفعه شاه رعایا پرور و رعایا شاه را تقویت میدهد یکدیگر
را توجه یکدیگر لازم و ملزوم است هر کجا خلاف باشد طرفین را نقصان
دست دهد

دفعه مجرم را سزا ندادن بی گناه را ملزم نمودن از قصور زیاده

سزا مقرر کردن تعصب مذهب نمودن از سفارش و اخذ رشوت حق تلف
کردن از جهالت و بی پروائی بحقیقت مدعا و کنه مطلب نرسیدن
موجب خرابی رعایاست هرکجا رعایا بی دل است آنجا پایداری
سلطنت مشکل است

دفعه شاه را میباید که بانصاف خراج گیرد و مستحق را انعام دهد
از زیاده ستانی ملک ویران میشود و سوداگری زوال می پذیرد
و چون مستحق محروم میماند در خیال خاص و عام شاه ضعیف العقل متصور میشود
هرگاه رعایا بنظر حقارت شاه را می بینند یا از ظلم او عاجز می آیند عذر میکنند
فساد برپا میشود و در سلطنت فتور می افتد آخر الامر ریاست از دست میرود

دفعه بادشاه صاحب عقل و همت را میباید که وزیر خوش تدبیر
قلعه مضبوط خزانه معمور فوج جرار مهیا دارد و از همسران بدوستی
و اتحاد و لطف و احسان پیش آید

دفعه عبادت و پرهیزگاری و خیرات شاه این است که در مصالح
رعایا فکر و غور کرده باشد و سپاه را چنان طیار و آماده دارد گویا در

میدان

میدان جنگ استاده است بیماری و گرو باد دفعتة پیدا میشود همچنان دشمن
بغتة طرف میگردد

دفعه بعقل و انصاف خراج ملک افزودن میباید گو حاشیه چنانچه
انگریزان بدولت صنعت و تجارت ملک و مال خود افزوده و در تمام عهده داران و سلاطین یورپ
و امریکا یکی جاهل و ناخوانده نیست همین سبب قوت ایشان است که مردم هر ولایت روبروی
شان سرفرود می آرند شاه روم و ایران از ایشان اسلحه خرید مینمایند و مردم هر ولایت قلم
اسباب ساخته پرداخته شان بشوق و رغبت خرید میکنند همین تقان فضیلت ایشان است حالانکه
قبل چند صد سال هیچ فضیلت نداشتند خانان برای قلعه کشائی توپ و تفنگ و دزدان
برای دزدی آلات نقب مهیا می کنند و مردمان هر ملت و مذهب برای دخول بهشت ریاضت
و عبادت مینمایند و علم چیزیست هرکس را که نصیب شود هر مشکل و حجاب سنگین را با آن از پیش
نظر خود برداشتن میتواند و کلید قفل گنجینه مراد در می یابد کسی که ازین نعمت و دولت بهره ندارد
اگر شیل پیشوا سردار نه لک سوار باشد ناچیز است

دفعه بادشاه از چهارده صفت موصوف میباید ماهر علوم و فنون
باشد هشت مرتبه از علم عقل و ادراک او را زیاده باشد که فوراً مغز سخن

دریابد بی باک باشد عمده و بهتر بهر هر مرتبه هر چیز چون ببیند و دریابد
در قلمرو خود شیوع و ذرایع کند زنده دل عهد استوار صبور ذی عجب
پاکیزه مزاج خلیق فیاض راستگو محسن نواز شریف پرور باشد

وفع شاه را میباید که در اموختن هر علم و فن بجان کوشد و اولاد خود را
بیاموزاند و در تربیت و تعلیم شان و نواختن اساتذه تا امکان قصور نکند

وفع چنانکه فیلبان فیل را از کچک در قابو میدارد همچنان شاه فیل
نفس سرکش را از کچک عقل و علم از بی اعتدالی نگهدارد

وفع شاهی که دل خود را در قابوی خود نگه داشتن نمیتواند سلطنت را
چگونه نگاه خواهد داشت

وفع وقت فرصت شاه را حسب آیین از هر گونه لذاید کامیاب
بودن میباید

وفع بر زنان مبتلا فریفته شدن و در هیچ کار از حد اعتدال
تجاوز نمودن نشاید که انجامش بد است

وفع کمزور را هر کس چشم مینماید و همسر را کسی مزاحمت نمیکند

وفع شاه را

وفع شاه را ترقی و رواج دادن علم ریاضی لازم است چنانکه در
زاید النور ماه و تابش آن زیاده میشود کسی که چنین میکند ترقی ملک و دولت
او مثل ترقی ماه روز افزون میگردد

وفع در حلقه افیال آن فیل پیش رو و سر حلقه میباشد که از جوق خود
قوی هیکل و زور آور میباشد همچنان در شاهان زیاده ذی عزت شاه عالم میباشد

ملخص فصل دوم

می باید که بادشاه چنان عالم حکمت نظری و عملی باشد که تا انتهای نظر بیند
و تا امکان بشر عمل کند

وفع راجه را میباشد که عالم رگ بید یجر بید سام بید باشد حاشیه

در حقیقت همین سه بید هستند چهارم اتهربن بید از همین سه بید انتخاب شده است چهارم فرع
هر سه بید است اول نیائی در ان تعریف موجودات بطور معقول است دوم سمرتی یعنی فقه
سوم پران یعنی تواریخ گذشتگان این هر سه مجموعه حکمت عملی و نظری اند و در آن
نظایر و اصول و فروع ریاضی طبیعی الهی تهذیب اخلاق تدبیر منزل سیاست مدنی الخ

چهارم بارته مراد از علم طبیعی است یعنی علم نباتات و جمادات و حیوانات ماهر

این اگاهی در دانستن نفع و نقصان هر سه و کاشتکاری و پرورش
حیوانات و سوداگری و دست کاری لایق و فایق میباشد

دفعه می باید که برچار نیج آدم زندگانے بسر کند اول در تحصیل
علوم و فنون دوم در تحصیل معاش به نیک روشی سوم هرگاه صاحب
اولاد شود در اشاعت علم و هنر کوشد چهارم در اخر عمر ترک دنیا نماید
و یزدان پرستی کند

دفعه عقلا انسان را بر چار قسم منقسم کرده اند برهمن چهتری
بیس سودر اول دوم سوم را اجازت خاندن بید ست مگر اینقدر فرق است
که اول مجاز ست که خود بخاند و درس هم دهد و دوم و سوم را صرف
خاندن رواست خاص کار اول تعلیم خلق ارو سرانجام دادن
و دهانیدن معاملات مذهب ست و ذمه دوم کار سپاهگری است
و شغل سوم تجارت و صنعت و زراعت ست و متعلق چهارم خدمت هر سه
فرقه و بادشاه امیر و حاکم این هر چهار ست آن را ماهر کار این هر چهار
بودن واجب ست و کار مملکت از یک کس سرانجام نمی پذیرد می باید کارپردازان

او هم عالم کامل و عاقل و عامل باشند

حاشیه این آیین در زمانیکه تصنیف شده بود در آن وقت هنگ اهل هند با علم و عمل و صاحب قوت و شوکت
بودند کتب هندیه در قوانین و اصول جهانداری و در فقه هنوز متعدد و مختلف المضمون یافته میشود چرا که
همیشه بسبب وسعت ملک طوائف الملوک در این کشور بوده اند در هر ریاست مناسب وقت کتب فقه
و رواج نیست یعنی کتب قوانین حکما و عقلا رقم زده اند کسی بطرف اصول یعنی کلیات همت گماشته
و کسی بطرف فروعات یعنی جزویات مایل گشته شان و صناعان و سوداگر یورپ و امریکه
را امروز فوقیت باین وجه ست که در هر چهار علم مذکور اکثر ماهر و فایق از اقران اند و اهل مصر
و یونان در علوم شاگردان اهل هند بودند باز اهل یورپ تلمیذ اهل هر سه کشور شدند و کمال
حاصل نمودند و اهل امریکه از یورپیان علم و هنر اموختند و از همه سبقت گرفتند سبب
ضعف جهل ست و علت طاقت علم

دفعه شاه برای پرورش اقربا و ذات خود زراعت تجارت صناعی
بسبب عدم فرصت از سرانجام مهمات سلطنت کردن نمی تواند و نه
ممکن ست که در عبادت و ریاضت مصروف ماند باین رو شاه را از رعایا
خراج حاصل میشود و رعایا که در حق شاه عادل دعای خیر میکند اجر ش

می یابد و از علم و عقل و حسن تدبیر سلطان بهتری هر دو جهان نصیب رعایا میگردد اگر شاه در کار عهده خود قصور کند هر قدر که نقصان و فتور در علم و عمل رعایا در دنیا و عقبی خواهد افتاد لابد بادشاه هم ازان حصه کامل خواهد یافت

دفعه از علم رنج و راحت مساوی میشود و از شادی و غم انسان مغرور و پریشان نمی گردد و هر که از علم بهره ور میباشد از نعم هر دو جهان کامیابی می یابد

دفعه راجه را ڈنڈی می گویند که از ڈنڈ یعنی قانون شرع هر کس که خلاف میکند انرا باز می دارد و معنی ڈنڈ باز داشتن ست

دفعه موافق جرم و خدمت از دادن جزا و سزا التعریف شاه میشود و از افراط رعایا تباه و از تفریط در ریاست ضعف راه می یابد در هر حال اعتدال خوب ست

حاشیه معنی علم دانستن ست خیاط که پارچه دوختن و قطع کردن بے داند او را عالم نمی گویند عالم انست که تا انتهای نظر بیند و تا امکان بشر بر هر کار توانا بود گرا

علم و حکومت و دولت نباشد که بسبب آن عزت و قوت و ارام یابد بجز اینکه هر کس از صفات ثلاثه موصوف باشد خدمت و طاعت شان کند دیگر چه کردن می تواند

دفعه موافق قانون ملت قصاص و فصل مقدمات و خصومات و انتظام ملک می باید کرد تا الزام عاید نشود

دفعه هر گاه در ارکان دولت نا اتفاقی دست می دهد قوت سلطنت بضعف بدل میشود

دفعه ترقی شهوت و غضب و جهل و ظلم از سیاست حاکم دفع میشود و هر گاه خوف حاکم در دل رعایا میباشد بر زن و زر و زمین دیگر دست دراز نمی کنند و بسلامت روی زندگانی بسر مینمایند و بد معاشان از سیاست حاکم پرهیزگارانه بسر می برند و بدی طینت و جبلت و خصلت را می پوشند

ملخص فصل سوم

مجرم از نیافتن سزا گستاخ و نیک کار مستحق از نیافتن انعام

و اکلام بد دل و پست همت میشود و بر شاه الزام نا قدری وا نهاده بچشم حقارت
می بیند از این هر دو علت در سلطنت ضعف رومی دهد و انجام ضعف موت است

دفعه میباید که بادشاه شیرین کلام رحیم فیاض باشد هر کس در پناه
وی آید حامی او گردد و در سایه خود جا دهد صحبت ادم لایق پسند کند رات
گوید لنج و عاجز و بیکس و یتیم را پرورد اندوه مصیبت زدگان را بدیع دور نماید

دفعه اجر عبادت صرف عابد از درگاه بی نیاز میابد و شاه عادل
که بوجه عدل گستری آن تمام رعایای وی آسوده و منتفع بوده دعای خیر
در حق وی میکنند ثواب ادعیه انها بشاه عادل میرسد

دفعه بادشاه برای آسایش و منفعت خود رعایا را تنگ نکند از بددعای
مخلوقات بترسد

دفعه شاه ادم شریف و عالم و عاقل و تربیت یافته و غریب را نیازارد
و لایق و فایق را بدون جرم سنگین موقوف نکند از خواهش نفس اماره
بر کسی تعدی نمودن ظلم ست و بعدالت سیاست کردن عین انصاف ست

دفعه شاه از جاهل و نالایق نوعی نفرت نماید چنانکه مسافر در موسم گرما

از ریگستان و میدان بی سایه و بے آب مینماید

دفعه زبان و مذهب والدین و بزرگان دلپسند و ذهن نشین میباشد
و در هر علم و هنر که آدم زیاده مشق میکند در آن کامل میشود و کودک همان
بازی می آموزد که کودکان هم عمر و مصاحبانش می بازند پس از تاثیر
صحبت ادب و خلق و همت مصاحب حاصل میگردد اگر مصاحبان لایق
خواهند بود از تاثیر صحبت شان در شاه لیاقت خواهد بود و اگر کمینه و بد
خواهند بود بالضرور اثر صحبت شان رو خواهد نمود

دفعه دو زبان مار میشود همچنین زبان اهل غرض هم دو میباشد زهر مار
قابل علاج ست و سم زبان اهل غرض لاعلاج

دفعه بادشاه آدم راست گو راست معامله را بپیش خود دارد بدمعاش
او باش را بملایمت از خود جدا فرماید

دفعه جاهل مثل جانور میباشد و دوستی جانور هیچ فایده ندارد

دفعه بادشاه را لازم ست که خوش کلام باشد و تقریرش دلربا
بود بر خاص و عام احسان کند که هر یک جان نثار نماید و با هر کس موافق

فهم وي گفتگو نماید

دفعه دانشمند سخنی راکه ازان کسی ملول شود علانیه بر زبان نمی آرد

دفعه کلام سخت از ضرب تیغ زیاده دل را مجروح میکند همچو اواز بلبل دلربا نشاط افزا کلام میباید

دفعه طاوس کو کلاهش بلبل وغیره مرغان خوش اهنگ در رنج و راحت بیک روش زمزمه می نمایند و دل سامع را خوش میکنند همین وجه دانشمند در حالت مهر و قهر زمام انصاف را از دست نمی دهند و بیک نسق فهمیده سخن میکنند

دفعه هرکس با انصاف و راستی و عقل و لیاقت علمی و تجربه کاری سخن خواهد کرد سخنش بر دل سامع اثر خواهد نمود

دفعه اقربا و دوستان را بلطف و احسان و عزت زوجه را بمحبت و الفت نوکران را بانعام و اکرام ممنون و مشکور باید داشت

دفعه مذمت کسی نمودن و عیب ظاهر کردن و شرمگین ساختن و هتک حرمت کسی کردن عیب بزرگ است

دفعه حال پیشه

دفعه حال پیشه و عهده هرکس دریافتن لازم ست که کدام کار خوب مینماید و کدام خراب می سازد هرکرا شاه لایق یابد ترقی در منصب و روزینه او فرماید از عالم بودن شاه یک اقلیم قابل میشود نحویکه از طالع شدن مهر و ماه جهان روشن میگردد هر کشور و مملکت که خراب شد از غفلت شاه شد اگر ارکان دولت و اهلکار خراب بودند اینهم قصور و غفلت شاه بود

ملخص فصل چهارم

دفعه سلطنت همچو داروی مرکب از هفت جوهر سرشته می باشد

بادشاه وزیر رعایا خزانه قلعه فوج دوست

حاشیه بادشاه دانا می باید وزیر با تدبیری شاید رعایا مطیع باج گذار خزانه پر از درهم و دینار قلعه مستحکم فوج تازه دم حکام کرده و بیش مانند برادر و خویش صراف زر سره و ناسره بمجرد دیدن از هم جدای کند و عالم هر علم و فن کمال در نقص هم فن خود را در آن واحد می شناسد شاه را ضرورت هر قسم آدم میباشد پس شاه اگر ماهر علوم و فنون نخواهد بود هرگز سلطنت او را رونقی نخواهد شد و نه او بر آزمایش و امتحان کسی قادر خواهد گشت فی زماننا شاهان یورپ استعداد علمی و عملی هر علم و فن نیک میدارند بذات خود امتحان هر صاحب هنر چه از اهل سیف چه از اهل قلم گرفته حسب لیاقت او عهده و خدمت می دهند رعایا جاهل تا که خود را اعلام

خواهد پنداشت هر بادشاه که از سر غلبه او خواهد آورد فرمان بری او قبول خواهد کرد و هرگاه رعایا
ذی علم خود را ازاد خواهند شمرد و هرگاه بر شاه فرمان بری آنشان کسی تعدی خواهد نمود علاوه
برای قایم داشتن ازادی خود مقابله دشمن خواهد ساخت زیر دست غیر گاهی نخواهد ماند
تمیز غلامی و ازادی بدون علم غیر ممکن است شاه را در کشور خود مرد و زن را علم آموختن
و عقیل نمودن ضرورست رعایای هر بادشاه که عالم و هنرمند خواهد بود هرگز محتاج هیچ
متاع ملک دیگر نخواهد شد و تمام رعایا فوج خواهد بود وزرای شاه لایق لایق و ارکان
نالایق نالایق میباشند و چنانکه اهل کار میشوند همچنان انتظام ملک میشود

دفعه میباید که شاه موصوف باین صفات باشد صحیح و شریف النسب
تربیت یافته از کاملان هر فن جوان همت ح یعنی تیزی و چالاکی
مثل آدم جوان داشته باشد م راست گو دلیر تیز فهم بر امر حق
مصر نباشد احسان فراموش نکند ح یعنی کسی که حقوق خدمت نگه نمی دارد
خدمتش بدل کسی نمیکند م مغرور نباشد ح هر کس که همسران و زیردستان
و شرفا را بچشم کم می بیند اخر ذلیل میشود م فرشته خصلت بود ح
تعریف فرشته اینست که غضب و شهوت در نهاد شان نیست م بر خویش

و اقربا مهربان باشد ح یعنی هر بادشاه که از اقربای خود کینه می ورزد
انها بدشمن او میپیوسته و رعایا و اهلکاران را ورغلانیده بر سر مقابله می آیند
چراکه مثل رعایا و ملازمان عادی فرمان بری نمیشوند م و برای
انتظام سلطنت توانا باشد ح هر بادشاه که بذات خود انتظام نمودن
نمی تواند اهل کار انش خودسر شده سلطنت را تباه میکنند و باخودها
از راه حسد منافق میشوند زیراکه هرکس مرتبه علی را بدل میخواهد م
بدعهد نباشد ح که اعتبارش کسی نمیکند دور اندیش م عاقبت بین باشد
شگفته رو خوش مزاج بود ح که دشمن متفکر نفهمد و مصاحب از گفتگو نترسد
م لطیف مزاج بود و بر صفای شهر و ارایش مکان مایل و راغب
باشد شهوت پرست نباشد ح که از کثرت صحبت زنان جسم نزار و کمزور
میگردد و در سلطنت ضعف راه می یابد م فیاض باشد ح که از
بخیل هرکس نفرت مینماید م باریک بین بود ح که علت غایی
متکلم را شناسد و بداند و این همه صفات از اکتساب علوم حاصل میشوند
کسی از شکم مادر قابل و دانا بوجود نمی آید

دفعه اگر شاه بالطبع نیک باشد و اهلکار خراب و بدگاهی انتظام
نخواهد شد از درخت صندل که ماران بشاخهای آن پیچان می باشند
مردم کامیاب نمی شوند و اگر شاه ناقص و اهلکاران نیک و کامل
باشند البته در نظم ریاست کمتر خلل می افتد ارکان دانشمند خیرخواه
پرده پوش شاه میباشند هرگاه ایشان جاهل احمق نالایق شهوت پرست
مغلوب الغضب شدند ملک تباه میشود

دفعه شاه را لازم ست که آدم نالایق را وزیر و مشیر نکند دستور
بی شعور مردمان لایق را بی دخل مینماید و موجب برهمی انتظام می گردد
هر شخص آدم هم وضع خود را دوست میدارد طوریکه وزیر میباشند همچنان
کارها انجام می یابند یعنی از مردم خوب کار بظهور می آید و از بدان
کارهای خراب رو می نماید

دفعه بادشاه قوی حافظه در هر کار صاحب سلیقه میباید و از فن مصوری
و جواهر شناسی نیز آگاه باشد و از زور دشمن ترسان نبود بر علاج هر علت
قادر و بر شناخت هر مکر و فریب و عیب و هنر توانا و از آیین جنگ و موقع

صلح دانا و از روش و آیین هر ملک باخبر و از غصه و طمع و خوف بری
باشد کسی را در آفت مبتلا دیده شادمان نگردد و از جعل و حرکات لغو نفور بود

دفعه پسر بادشاه چون از صبا بسن تمیز رسد از اساتذه هر علم و فن
علوم و فنون اموزد و چون بالغ شود تجربه کند

دفعه بادشاه امتحان گرفته بمردمان خدمت سپارد و آن
بادشاه امتحان گرفتن می تواند که خود لایق میباشد

دفعه وزیر باین صفات موصوف می باید عالی خاندان بردبار
عالی مزاج دلیر عالم علم معقول و منقول نیک نیت سخی از آیین
جنگ و فنون سپاهگری ماهر زور آور منشی که بالفاظ بسیر مطالب
کثیر نوشتن و گفتن تواند و زود رنج و منافق نباشد ذی عزت و حمیت
بود متحمل قایم مزاج مصور و نقشه نویس تیز فهم قوی حافظه ناظم و تاجر
و فقیه واقف قواعد تجارت باشد دایم المریض نبود هشت مرتبه از علم عقل
وی افزون باشد خیرخواه سلطنت و ذات سلطان بود و از خیرخواهان
سلطنت و اهلکاران کینه و نفاق نورزد

دفعه نوکران شاه غافل عاطل میشوند چنانکه وقت غروب آفتاب یک
قسم گل کول غنچه میشود و ملازمان بادشاه هوشیار بیدار مغز میباشند
چنانکه دم غروب قسم دیگر گل کول شگفته میگردد

دفعه خیرخواه دستور لایق بادشاه غافل را بالفاظ دلچسپ سرگذشت
شاهان ماضیه گوشگذار نموده از خواب غفلت بیدار میکند و از بدی بازمی دارد
و راه نیک مینماید هرکس که در لذات دنیا مبتلا می گردد گویا کور و کر میشود
علاجش جز حکیم خیرخواه دیگر نمی تواند

دفعه در هر کشوریکه معدن جواهر و عبادت خانها متبرک میباشند و گونه
زراعت خوب می روید و چارپایان عمده پیدا می شوند حاکم آن دیار در زمره
شاهان بزرگ مرتبه شمرده می آید

دفعه قلعه چنان مضبوط میباید که تا مدت دراز از حملهٔ دشمن بر آن
کارگر نگردد و دشمن از سامان جنگ و اقسام خوردنی و آب وافر باشد
و در هیچ جای محفوظ خزانه داشتن واجب و بودن شاه مناسب است

دفعه صاحب ملک این خیال نکند که کسی دشمن من نیست طوریکه بیماری

دافت ارضی و سماوی دفعتهً پیش می آید بهمین وجه دشمن هم یکایک
موجود میشود شاهیکه فوج و قلعه و اسباب جنگ مهیا نخواهد داشت
بر وقت رو آوردن غنیم بجز اقرار غلامی ازو چاره دیگر شدنی نیست
یا جان و مال برباد داده ملک خواهد گذاشت

دفعه فرمان روا را می باید که تنخواه نوکر ماه بماه یا سال بسال بی کسور
حواله کند و خزانه را معمور دارد و هر کس ماهر و واقف هر کار باشد او را
بران کار مامور نماید

دفعه شاه سپاهی جوان و اشراف نگهدارد که متحمل مصایب جنگ
بود از فن و فرنج و آیین و رسم هر کار و اداب سیف بازی و استعمال
الات حرب اگاه باشد و سردار فوج مرد خاندانی هنرمند راست گو
مستقل مزاج خوش کلام بود بخیل بیهوده گو و نزاکار کمینه نبود

دفعه شاه آدم نیک رویه را مصاحب خود کند دوست بزرگ
باشد یا خرد خاطر و تعظیم وی نماید و از تحفه دادن و بانعام نواختن
اساس محبت را مستحکم کرده باشد

دفعه اکثر دوستی از اتفاق طبیعت و مذهب میشود

دفعه خداوند عالمیان حکومت و سلطنت برای رفاه خلق الله بشاه

بخشیده است نه برای نفس پروری

دفعه در این جهان هر بادشاهیکه منتظم است از دست بر دشمنان محفوظ

است و انکه سر انتظام ندارد سلطنتش متزلزل و بدنام است

دفعه دوستی در همسری می باشد از شیر دوستی گوسفند نمیشود

دفعه خیر سگال صاحب عقل و همت و طاقت هر شخص میشود و هر کس

از دوستی بیدانش خرابی خود می فهمد

دفعه گنج از ابادی املاک فراهم می آید و آبادانی از انصاف رونما است

نه از جبر و تعدی

دفعه مرتبه نوکر رفته رفته درجه بدرجه افزودن و بعد امتحان لیاقت

کار دادن می شاید و به تهمت و بهتان و افترا بدون ثابت و متحقق

شدن جرم سنگین برطرف نمایند و نالایق را گاهی برلایق بیشی و پیشی ندهند

دفعه رعایا هرگز بدل دوست نخواهد شد تا وقتیکه شاه را سبب اسایش

خود نخواهد فهمید

دفعه از خاطر و مروت و طمع و جهالت عدالت نمیشود و تاکه شاه

خود با امور جهانبانی توجه نمیکند کسی نمیکند

دفعه بادشاه و وزیر و اراکین دولت را واجب است که هر وقت بر

قوانین شاهان گذشته غور کنند هر قصوری که در خود یابند از ادور نمایند

و حسب قاعده قوانین جدید و جید اختراع فرمایند

ملخص فصل پنجم

دفعه اهل کاران شاه دانا خوش خوشل جواهر زواهری باشند

دفعه کارگذاران لایق از نوکری اقای نالایق نفرت میکنند اگرچه

فایده بسیار باشد و چاکری قدردان فیض رسان بدل گوارا مینمایند

اگرچه معاش قلیل بود

دفعه سرداریکه شروط سرداری ادا نمی کند نوکرانش بد دل میباشند

دفعه رئیسیکه غافل و ظالم میباشد اقبال مخالفان را می افزاید

و اخر الحال تباه می شود

دفعه حشمت رئیس عقلمند همیشه در ترقی میباشد حاشیه تاریخ انگلستان
و امریکا شاهد این مدعاست

دفعه نوعی که کنجد از آمیزش با سمن سطیب میگردد و از آن روغن خوشبو
بر می آید و از مالش سیر هر شی بدبو پیدا می کند همچنین از اتفاق طاقت
و از نفاق ضعف رو می دهد دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

دفعه دانشمند بر مواجب قلیل اکتفا می کند مگر آن خدمت اختیار
نمی نماید که در آن حقیر گردد

دفعه جویای عزت و حرمت نوکری سردار مستقل مزاج کند سردار
متلون مزاج بلا استحقاق خلعت می بخشد و بلا قصور ذلت می دهد و آدم
با عزت جان دادن برای نگهداشتن عزت بهتر از زیستن بزرگی می شمارد

دفعه وزیران بدنهاد کم حوصله خود غرض عزیزان و رفیقان و محبان
خود را هر چند نالایق باشند کارهای ریاست سپرد میکنند و مردمان
لایق کارگذار واقف کار هوشیار را به هر بهانه و تهمت نمک حرامی
و خیانت برطرف مینمایند و اصلا لحاظ نقصان رئیس و ریاست نمیکنند

دفعه شاهی که کار مهمات سلطنت بذات خود سرانجام میدهد و هنرمند
میباشد بر مرادات خود کامیاب میشود

دفعه اهلکار خاندانی عالم ذهین قوی حافظه کارکرده کارگذار
مضبوط بردبار خوش خلق رحیم تندرست میباید و می شاید که از جعل
و دغاباز سخیف خفیف الحرکات کاذب نفور باشد آقای خود را بسوی
راه نیک نماید و مضطرب و پریشان نکند لباس نفیس پوشد
زود رنج و حاسد و شاکی و جنگجو و بخیل و مغرور نبود و دو کس را
باهم نه جنگاند ادب و لحاظ اولاد رئیس مثل رئیس بکند

دفعه اهلکار ادنی درجه را می باید که از افسر اعلی درجه گستاخی ننماید

دفعه آدم در دربار رئیس بقهقهه خندیدن و به آواز آروغ و تنخنخ
نمودن و لعاب دهن انداختن و برهنه نشستن و انگشتان هم
آورده شکستن و خلال کردن و از دیگر همچنین حرکات که از
ادب دور و ناگوار است احتراز کند حاشیه نصارا که از هندیان انگریزان
کم اختلاط میکنند سببش همین است که حرکات و سکنات هندیان خلاف مزاج و سلیقه

دفعه رو بروی رئیس بواجبی گفتگو کردن میباید که رئیس متوجه
گشته تقریرش بشنود و در بار مخالف طبع رئیس گفتگو نماید اگر
خود صاحب منصب و خدمت ست در خلوت بوجه معقول بالفاظ لین
و بیان مبین معامله را ذهن نشین رئیس کند و بر راه راست ارد و بد رشتی
و الفاظ ناملایم رئیس را جواب ندهند که بغضب می آید شرط نوکری خیرخواهی
و امانت و دیانت و محنت و ادب و رضاجویی اقاست و تقلید لباس
و وضع و حرکات رئیس ننماید و هرگاه رئیس کسی را انعام دهد ملول
نشود بلکه از انعام یابنده بخوبی سخن کند که او بداند و گمان نماید
که از مهربانی و حسن سعی این رکن الدوله انعام یافته ام و کلامی
که در ان نقصان و زیان کسی باشد برملا بر زبان نه ارد و نه مذمت
و اهانت کس سر دربار نماید و نه عیب کسان افشا کند و سخن چینی را معیوب داند

دفعه شاهیکه در میان نیک و بد تمیز نباشد از خوی ان بدان
هم نیکوروش میشوند

دفعه مصاحب را میباید که از شراب خواری و زناکاری و قماربازی و غیره

افعال

افعال ذمیمه شاه را مجتنب دارد و سرگذشت سلاطین از روی تواریخ
گوش گذار نموده از افعال بد نفور کند حاشیه یعنی سر دربار بگوید که
شما شراب مخورید و از فلان فعل باز باشید بلکه چنین وا نماید که خاندان بزرگ فلان
از شراب خواری غارت شد راجه نل از قماربازی برباد گردید

دفعه هر کرا مرتبه علم حق الیقین ست از رنج و راحت مساوی ست
و انکه از دیگر بر سر کین نیست و هشتمش بریده و زمین نیست هشت جزو مرتبت
سماعت کردن بغور معنی مدعا فهمیدن تصدیق نمودن در دل
نقش بستن امتحان گرفتن و کردن بوجوهات آن بر نیک و بد
حجت ساختن اعتراض برداشته یک امر را معین فرمودن مرتبه
حق الیقین یافتن

دفعه از نوکر خیرخواه اگر گاهی امر نامناسب سر زند در گذر کردن
مناسب ست از اهانت نمودن ادم لایق و سرزنش افات پیدا
میشوند در شرفا خاصیت شمشیر میباشد

دفعه شاه را سخاوت از واجبات ست اگر بخیلی خواهد کرد او را

مردمان چنان ترک خواهند کرد و از وی مفارقت خواهند نمود که زاغان
انجیر خشک را هر قدر آدم از مرد سخی راضی میباشد همان قدر از بخیل
ناراض میماند هر متنفس غرض خود را مقدم میشمارد و حاجت روای
از فیاض میشود اهل دنیا جای که معا حاصل نمیشود از انجا کناره میکنند
نحو یکه بچه ماده گاو هر گاه مادرش می میرد یا شیر نمی دهد از وی رو
می گرداند و میگذارد

دفع شاه را لازم ست که موافق خدمت معاش هر کس معین فرماید
و در هر کس لیاقت هر کار ببیند آن کار باو سپارد و روزنامچه آمد
و خرج هر روز ببیند چنانکه زارع نخواسته زراعت بامید خرمن
میکند همچنان سرسبزی و آبادی ملک بامید افزونی محاصل نمودن
میباید [4] بدمعاشان را در کاری مشغول باید داشت که از بدمعاشی [4] باز نه ایند — دفع [4] بازمانند و اگر
مثل پروانه از شمع نیاست باید سوخت

ملخص فصل ششم

دفع شاه را پابندی آیین و دین واجب ست تا رعایا بتقلید

شاه

شاه عمل کنند چه رعایا بیشتر پیرو حکام میباشد

دفع خزانه فوج عدالت از یکدیگر وابسته اند از عدل کشور
آباد و خزانه معمور میشود و از خزانه فوج جرار بهم میرسد و از فوج
دشمن عاجز و سرنگون می ماند هر گاه در یک از این خلل می افتد
همه برباد می شوند

دفع شاه را میباید که برای نظم سلطنت جسم خود را تندرست دارد

حاشیه یعنی اگر شاه سست و بیمار خواهد بود در نظم ملک خلل خواهد افتاد رعایا
سرگردان خواهد شد

دفع شاه را لازم ست که اصول و فروع مذهبی رعایای خود
را نیک داند و خود بر مذهب خود ماند و از پیشوای هر ملت و مذهب
بتعظیم و مهربانی ملاقات کند

دفع از مجرم بهوشیاری از دو در سخن بنماید و بجرمانه و قید
و جلاوطنی و قتل و ضرب تازیانه و چشم نمای موافق هر کس سزا دهد

حاشیه آورده اند که سه کس در یک جرم گرفتار شدند و روبروی شاه دانشمند آمدند

شاه طرف یکی بچشم گرم دید و هیچ نگفت و از دیگری فرمود از تو وقوع این امر نشده
و سومی را حکم تشهیر و خرسواری داد و بعد ساعتی مصاحبی دست بسته عرض کرد که شاه
در جرم واحد مختلف سزا فرمود مصلحتش بر خیرخواه مکشوف نشد شاه فرمود که موافق حال
هر یک سزا داده شد و بحاجی فرمود که زود برو و از خانه هر سه خبر آر حاجی رفت و آمده عرض کرد
که اول بخانه خود رفت و نگین الماس خورده و مرده و دومی از خجالت رو نموده جلاوطن شد
و سومی خرسوار در محلات شهر میگردید از دوستی [illegible] دوچار شد و گفت که در بلای عظیم
مبتلا شده بودم اما بر خرسواری خیر شد از آفت جانی نجات یافتم آینده توبه کردیم همچنین
کار نخواهم کرد روایتی اینکه مردکه خرسواره می گشت یکی از اهل محله او دوچار شد باوی
گفت که ای یار رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت بخانه من خبر برسان و بگو که یک
دو محله دیگر گردیدن باقیست اینک گشته گشته فلانی می آید آب گرم برای بسیار شستن
و شام خوردن مهیا دارید که امروز بسیار زحمت کشیده و کوفته است فقط

ملخص فصل هفتم

دفعه شاه اولاد خود را از افعالیکه موجب ایزای رعایا باشد باز دارد
و از مردمان کامل فن علوم و فنون و قواعد جهانداری آموزاند و اولاد را

بلکی

لباس و زیور و مکان و دیگر سامان امارت و تجمل فراخور شان
شاهی دهد و کمینه خوبان را نزدیک شان نگذارد که پابند باشند !!
دفعه شاه اطبای حاذق و شفاخانه و ادویه عمده سریع الاثر و مجرب
داروهای دافع سم نگهدارد و کحل کول سفید و شور بادنجان در
آب اسپخه غسل کنند از آمیختن این هر دو شی هر قسم سمیت که در آب
باشد دور می شود
دفعه توتا یعنی ببغا مینا یعنی شارک زهردار جانور را دیده شور
و غوغا میکند چشم کبک از دیدن زهر متغیر میگردد و کوکلا بیشتر میمیرد
از طاوس و راسو مار می ترسد این جانوران در خوابگاه و محل آسایش شاهی باشند
دفعه هرگاه طعام رو برو آید قدری از آن بر سر آتش اندازند
دود طعام زهردار نیلگون پیدا شود وقت سوختن چرچر میکند و پرندگان
از خورش مسموم زود هلاک میشوند
دفعه طعام زهرآمیز سخت و جلد سرد میشود و لخته پیدا میکند و بدرنگ
می گردد و دود آن سیاه و روغنی پیدا شد از زهر در شیر کف بر می خیزد

شئ زهرآلود زود خشک میشود و از مالیدن و فشار دادن کفهای
نیلگون پدید می آیند و بوی طعام و طعم بد می گردد و در عرق نیشکر
و شیر از زهر سرخی پدید می آید و شراب و آب نابها بجای می زند و بران
خطوط همچو خطوط کف دست پیدا می شوند میوه تازه زهرآلود زود پژمرده
و باز خشک و بدرنگ میگردد و چیز خشک پریشان و نرم سخت و سخت
نرم میشود و تغیر در لون رومی دهد پارچه رشته پنبه باف و پشم باف
و ریشم باف از آلوده شدن زهر داغدار و پارچه پوست اشجار
مثل کتان وغیره دریده و شق میشود رنگ طلا و نقره و مرجان و مروارید
تغیر می پذیرد

دفعه شاه را شایان ست که پیوسته با بسیار مردمان چاشت
و شام خورده باشد و بر اسب شایسته سواری کند برای شکار رفته باشد
در بارش و گرما بی ضرورت نگردد لباس فاخر پوشد خشبو مالد و
ازواج خود را جدا جدا دارد و از هر یک جدا برسلوک کند گاه گاه وقت
شب لباس و هیئت خود بدل نموده مخفی در شهر بگردد و احوال رعایا تجسس نماید

ملخص

ملخص فصل هشتم

دفعه شاه را میباید که همیشه طاقت و جمعیت فوج و رعایا و وزرا پنهان
در یافته باشد و نگران حال ایشان ماند و شاه صاحب عزم باین
صفات موصوف میباید شریف عالی دودمان تجربه کار دانشمند
ذی علم عادل منصف راست گو چالاک بیباک بهادر دور اندیش
غیور بر رای دانشوران عامل هر دل عزیز یعنی هر که و مه را از
خود خوش و راضی داشته باشد بمحل و موقع بی دریغ زر بخشنده
اراده دلی دیگران را صحیح قیاس کننده از حرکات و سکنات کینه
خویان مجتنب مناسب وقت کارکن مساوی داننده رنج و راحت
دریابندهٔ حقیقت هر سخن ژرف صاحب قوت دلی و بدنی
پرهیز کننده از فتنه و قضایای ناروا حق شناس مستحقان
و خدمت کاران یاد دارنده احسان عاجل بر مکافات حمایت
کننده پناه گیران پابند دین و آئین بر اقارب و عزیزان مهربان
و اگر تمام از این صفات متصف نبود دلیر بودن از ضروریات است

دفع دشمن دو گونه میباشند قوی و ضعیف پس با دشمن زورمند
مدارا و صلح میباید کرد و کم زور را زور آور شدن ندهند

دفع شاه صاحب اراده هرگاه بر کسی حمله آور شود اول طاقت او را
بسنجد و از همسایگان خود اطمینان حاصل کرده عزم کند و در کشور دشمن
جا بجا طرح جدال و قتال انداز د صرف یکجا جنگ نکند

دفع شاه سلطنت شخصیه احتی الامکان بذات خود جنگیدن مناسب نیست

دفع دوستان و سپاه دشمن را نوعی که ممکن باشد مخفی با خود رام کرده
کمزور ساخته تباز د و در سرش انداز د

دفع دوستان خود را از دوستان دشمن جنگاند و از دشمن خود مقابله کنند

دفع ملازم راز دار را جدا نکند اگر قصور نماید از کار موقوف ساز د و در زمره
دعاگویان بدار د

دفع از احسان نمودن دشمن دوست میگردد و از ایزا و اهانت دوست دشمن
میشود لحاظ این امر هر دم می باید

دفع هرگاه غنیم بر همسایه حمله آرد به هر کیف مدد همسایه باید کرد

دفع در دنیا مشغله نباشند که برای خود خواهان سلطنت و دولت باشند
هرگاه از عقل و زور خود حاصل کردن نمی توانند آنگاه فرمان برداری
و نوکری اختیار میکنند پس شاه را غافل بودن نشاید و چنان انتظام
داشتن میباید که اگر کدام سردار باغی شود او را زود مستأصل کنند

دفع هر کس که دشمن بوده و به یکبارگی خیر خواه گردد عزت و خاطر او کردن
و مرفه الحال داشتن مناسب مگر بروی اعتبار و تکیه نکنند

دفع نگران خطا و صواب اهل کاران باشد جرم بچشم دیده و نیک
فهمیده سزا دهد بر گفتن ارباب غرض عمل نکنند و دروغ گویان را سخت
سزا دهد هرگز در گذر نکنند

دفع متکلم از ونج نهج گفتگو می کند صحیح و واقعی حسد آمیز غرض آمیز
براه طرفداری بطور شکایت فرمان روا را تمیز تفریق میباید

دفع عیب پوشی بهترین صفات است وقت مصیبت برادر باشد
یا غیر دوست بکار می آید ملخص فصل نهم
وقت ضرورت پابند نجم نباید بود

دفعه هر که از جای طاقت خود دور می افتد او را کم زور هم میکشد چنانکه در
دریا نهنگ فیل مست اگرفته هلاک میکند

دفعه حالت یکه مرد در نرغه دشمنان بسان کبوتر در میان باز و جره
و بحری میباشد وای بر صید که یک باشد و صیادی چند و اگر بی وقت
و بی موقع میجنگد طوری کشته میشود که وقت شب زاغ از چنگل بوم

دفعه هرگاه دشمن متعدد باشند آنوقت دشمنیکه از همه قوی تر بود
بران نحوی حمله باید کرد که شیر بر فیل مست می تازد و از مغلوب شدن
زور آور دشمنان کم طاقت خود بخود یکسو می شوند

دفعه از همسر تا امکان آشتی داشتن بهتر است

دفعه خبر حال و قال دشمن نوعی داشتن می باید که گویا رو برو دیده میشود

دفعه کم زور را می باید که از اظهار ... زور آور را از خود راضی و خوش
دارد و از روی دل خود را چنان در دل دارد که از اشاره و کنایه
و انداز هم بخیال نرسد و هرگاه موقع دست دهد هرچه مناسب وقت باشد نماید

دفعه هرگاه اعتبار میشود دشمن غافل می گردد آنوقت مطلب بدست میآید

دفعه اگر

دفعه اگر بدل جاگیر دکه فلان والی ملک وقتی قابو یافته فتنه
برپا خواهد کرد و زیان خواهد داد بهر طوریکه ممکن باشد او را بطرف عیاشی
و شراب خواری مایل بخواند و اهل کاران او را بعطای انعام و اکرام
ظاهر و مخفی ممنون گرداند و در میان شان نااتفاقی و ناچاقی
اندازد و نزدیک آقای شان همه را نامعتبر گرداند و دولت و سپاه
او را بهر طوریکه تواند کم گرداند و عزیزان و قریبان او را مستعد فساد
کند و چنان تدبیر نماید که آن رئیس و خویشان و ارکان او جاهل
و کاهل شوند و طبیبان را رشوت داده زهر دهانند و بذریعه منجمین در دل
مخالف هراس و وسواس اندازد و هرگاه در همچو بلیات مبتلا باید
بادی سبب بتازد و کارش تمام کند

دفعه چون از دشمن امید صلح نماند خیال آبرو کند خوف جان
نماید و در ملک دشمن تاخته بتهور و دلیری بجنگد و جان خود فدای غیرت کند

ملخص فصل دهم

دفعه هرگاه کدام بادشاه مذمت شاه دیگر می کند یا بچشم حقارت

می بیند یا در کشور او مداخلت مینماید قدری زمین غصب میکند یا در حد
رخنه می اندازد یا مخالفانش را پناه می دهد یا عهد و پیمان میشکند
یا رقبه ملک خود وسیع کردن می خواهد اول سامان جنگ مهیا و بهم میکند
حیله می جنگد

دفعه شاهی که قلمرو خود افزودن خواهد میباید که بر ملک غیر تازد
و سامان کافی فراجنگ اردو موسم ملحوظ خاطر دارد و هر گونه بندوبست
پوشیده کند

دفعه شاه صاحب اراده را می باید که هر وقت فوج را نوعی
طیار دارد که گویا بمقابله دشمن استاده ست و تا هنگام پیکار از نشه و عیاشی
و تکبر دور باشد

دفعه از عقل سلیم مطالب دینی و دنیوی حاصل میشود و عقل بکسب
علوم پیدا می گردد و از خاطر و عزت نمودن مردمان دوست میشوند

دفعه سرداران حریف را انعام خلعت جاگیر خطاب بخشیده
خیرخواه خود گردانند تا انها بادشاه خود را در شراب خواری و زناکاری

ورقص

و رقص دیدن و سرود شنیدن مبتلا کنند و خوشامد بیجا و تعریف ناروا
از حد زیاده نموده طرف انتظام ملک متوجه شدن ندهند و هر کسیکه
از اراده دشمن خبر دهد و از خواب غفلت بیدار کند انرا احمق ناقابل
وانموده از قرب رئیس دور سازند و وقت مقابله آن کار کنند که
شکست گردد و ملک و مال و جان و عزت رود

دفعه چون مخالف قوی پنجه بود تا امکان طرح دهی باید کرد و نهانی
منتظر موقع و وقت باید بود هر گاه قابو دست دهد فوراً کار دشمن تمام باید کرد

دفعه سپاهی را از انعام و اضافه مواجب و منصب و وارثان
قتیل را از خون بها خوش حال داشتن زیباست

دفعه وقت پیکار مردگان را جابجا برداشته دفن کنند و زخمیان را
نیک مداوا نمایند و کسانیکه در جنگ میرند اولادشان را نوکر گیرند
و از وابستگان و بیوه زنان شان سلوک نمایند و هر کس زخم خورده
بیکار شود او را تا تمام عمر نان و پارچه باید داد و هر کس بهادری کند
انرا انعام و خطاب دهند

دفعه اگر دشمنی از شش وجه میشود زن زمین زر دشنام خطای رای
مخالفت مذهب

دفعه از فساد خفیف چشم پوشی می زیبد مثل زنان براد نا او نا کلام
نباید جنگید و تدارک فساد سنگین فورا باید کرد

دفعه از دوست خود آماده جنگ نباید شد

دفعه هرگاه از دشمن قوی بجز جنگ هیچ چاره باقی نماند مثل شیر
که بر فیل مست حمله میکند بتازد و ملک او را تاراج نماید و وقت
مقابله همچو کوه استقلال نماید و آتش بر دشمن افتد

ملخص فصل یازدهم

دفعه اگر جانب مغرب لشکرکشی کند باید که طرف مشرق عزم خود
ظاهر نماید و اندکی سمت مشرق رفته دفعةً عطف عنان عزیمت
بجانب مقصود نماید و بر سر دشمن مثل پیک اجل در رسد

دفعه وقت جنگ طرفیکه فوج حریف کم یا افسر سپاه ناتجربه کار
باشد بآنسو سخت حمله کند و در میان سپاه دشمن تهلکه و زلزله انداز و

دفعه وقت جنگ اخبار موحش که موجب هول خاطر دشمن و پریشانی
سپاه وی بود شهرت دهد و انتظام سار سوت و بنگاه بوجه وجیه نماید

دفعه از دشمن قوی بجنگد صلح بکند و اگر خواهان عزت شود مردانه
جنگیده جان بدهد صدقه جان مال است و تصدق عزت جان

دفعه رعایا را راضی و آزاد باید داشت تا بر وقت از جان و مال بکار آیند

دفعه تا وقتیکه فرمان روای دیگر آماده بر مخالفت و پیکار و در پی
نقصان نشود خود روادار نقصان دیگری نباید شد و چون آماده جنگ دیگری
دیگر بیند پیش از حمله وی خود مثل شیر حمله کند

دفعه از جهالت و عیاشی و نفاق سلطنت تباه میشود نحویکه
قبل از ممات از بیماری آثار موت مرئی میباشد همچنان امور مذکوره
خبر زوال می دهد

ملخص فصل دوازدهم

دفعه باتفاق رای وزرای خیرخواه دانشمند دوراندیش
تجربه کار حکم رانی و مشوره شان اوامر و نواهی جاری نمودن مناسب است

دفعه دانشمند و هنرمند صاحب علم و فن را در ریاست نگاه داشتن مناسب است

دفعه انجام هر کار غور نموده کردن خوب است

دفعه بی تدبیر هیچ کار نمی شود از تدبیر شیر و فیل را آدم گرفتار می کنند
چنانکه از سوهان آهن را براده میکند

دفعه دم مشورت هر کار چار امر نخستین اندیشیدن صواب است برای
سرانجام این کار چقدر مردمان و کدام کدام شخص در کار خواهد بود
کدام کس این کار خواهد کرد و چگونه خواهد کرد در کدام موسم و زمانه
و بکدام موقع این کار بخوبی سرانجام خواهد پذیرفت اگر در این کار
کدام حائل و حارج شود چه باید کرد

دفعه از داشتن ایلچی در سلطنت دیگر فواید بسیار است از انجمله
حال ریاست آن معلوم میشود و از اراده ان آگاهی میگردد

دفعه میباید که وکیل حریف را در نشه و عیاشی مبتلا ساخته و با امید
های گوناگون و برخی مال نواخته نمکحرام بکنند

دفعه مشوره در جای بکنند که از انجا آواز بیرون نرود و دوم
مشوره سوای شهر دیگری نباشد دروازه بند نمایند و دور تر از

درفا

درخانه پاسبانان معتبر و معتمد را بنشانند که قریب بانجا کسی را رفتن ندهند

ملخص فصل سیزدهم

دفعه شاه را میباید که از پادشاه دوستی داشته باشد پیش وی وکیل
خود ظاهر بفرستد و مدام برگمارد تا سلسله رسایل و اتحاد مسلسل باشد
و مقدمات سرحد و رعایای یکدیگر بخوبی فیصل بشوند و از هر پادشاه
که دوستی نباشد انجا وکیل پوشیده روانه نماید که از ان احدی
آگاه نبود و به تدریج پایه نوکران باید افزود و خاص برای عهده وکالت
هرگز پابند قاعده نباید بود هر کسی را لایق و قابل وکالت شناسند
انرا وکیل گردانند وکیل ظاهر هوشیار کارگذار امانت دار لیاقت شعار
فهمیده سنجیده میباید و ایلچی مخفی سوای این صفات میباید که ذوفنون
باشد یعنی منشی و شاعر و حساب دان و در علم هیئت و جغرافیه و نجوم
وطب و علم موسیقی و فقه و دیگر علوم دین خود و ادیان دیگر ماهر باشد
و در فنون مثل نقاشی و مصوری و نقشه نویسی و خطاطی و جواهر
شناسی و تعمیر مکانات وغیره شرایف فنون کامل بود و مرد

شجاع شهسوار تیرانداز شمشیرباز بیطار ماهر چالاک مزاج خوش
تقریر بود و از مردم هر ملت و مذهب بی تعصب باشد پنهان در هر ریاست
بوضع تاجران یا طبیبان یا جوهریان وغیره رود بهر رنگ و روش
که ممکن بود از رئیس و ارکان دولت و سرداران و اهل شهر تعارف
و دوستی حاصل نماید و خاص و عام را واله و شیدای خود کند
و جزو کل حال رئیس و ریاست دریافت نماید و براحدی راز خود مکشوف نسازد

دفعه سفیر پوشیده را میباید که گاهی نشه نخورد چراکه در حالت
سکر اثر آدمی راز دل بر زبان می آرد و احتیاطاً تنها خوابیده باشد
که شاید در حالت خواب از دهنش حرفی برآید که دیگر آدم فهمیده سخنش
گوش نموده بی انکار او پی برد

دفعه هوشیار سردار را میباید که تقریر نرم و گرم و چرب و شیرین
نموده راز دلی وکیل را دریابد

دفعه در ملک حریف میباید که وکیل مخفی مکاری و دغابازی
بد افعالی نکند از تجارت و دست کاری یا طبابت بفراغت بسر برد

دفعه دشمن

دفعه دشمن هرگاه عیبی یابد ناخن زنی مینماید و در هر جاله که
سوراخ میشود در میان آب باندک زمان پر آب گشته غرق میشود

دفعه احمق جاهل کور گنگ کر کوزپشت کوتاه قد دریوزه گر کنیز
غلام تماشاگر نوکر شاگرد پیشه وغیره اکثر اشاره کنایه را فهمند و راز
فاش مینمایند و اکثر جاهل احمق طماع کوچه گرد کمینه جلیس بزم پیواج
نشه باز قمارباز عیاش چاپلوس حاسد هرگاه مورد عتاب میگردد
راز اقارابر ملا گوید میباید که ارباب پیشه و مردم شاگرد پیشه و تماشاگر
وغیره سردار بالضرورت گفتگو کند و کار گرفته دور از خود دارد و پیش خود
نه نشاند و روبروی خود استادن هم نه دهد و همیشه از ماتحتان و تابعان
با اوضاع مختلف کرده باشد از هر یک سخن گفته بگوید که این راز
است بکسی مگو و باز تفحص نماید که آن سخن بگوش کسی رسید یا نه رسید

حاشیه حکما و عقلای باستانی خیلی از مصلحت بسیج کارهای و شغلی که بازیچه هم ایجاد
نکرده اند مثلا از رفتن برای زیارت مقامات متبرک و طواف عالم غرض اصلی اینست که آدم
عالم و واقف علم و هنر شود و در دست سفر کرده کاملان بلاد را ببیند و هنر و علم خود را افزون

کند و هنرهای جدید اموزد و از اقران خود فایق گردد از روزه گرفتن فایده اینست
که عادی فاقه کشیدن باشد اگر مصیبتی پیش آید بیتاب نشود از حبس دم و خلوت نشینی سود
اینست که نفس گرفتن وقت هنگام ضرورت بسر بردن تواند و از جگ نمودن ملاقات
و اتحاد از عالمی بتقریب شایسته میسر می آید و تالیف قلوب بوجهی میسر گردد و از مراقبه
یک سوگشته حقیقت هر شیئی غور نمودن و بقدر امکان بشری دریافتن میتواند بند بازی
رکنی از ارکان سپاهگریست که قدما در این زمان بازیچه دریوزه گران شده است این
مشق برای بر شدن بر فراز قلاع و مکانات بلند با سانی می اموختند صورت بازی
برای مخفی سیر نمودن ملک حریف عقلا وضع کرده بودند که اکنون در مسخرگی داخل است
جادو و نجوم برای پریشان و مضطرب کردن دشمنان خویست دروغ فریب جعل دغا
دزدی ناروا او بسیار بد فعل است مگر بمجلس و موقع خود داخل هنر اند از اصول قواعد
این کارها نیز آگاه بودن می باید

ملخص فصل چهاردهم

دفعه شاه را می باید که اخبار هر دیار لاسیما قلمرو خود هر روز
ظاهر و پوشیده بدل بشنود و بخواند و غور و تامل بران کرده باشد
دفعه هرگاه شاه دانا دل اقبال چنان می رود چنانکه برایشان

کل دنحوی ترقی مینماید چنانکه سایه درخت
دفعه هرکه از افعال بدمی پرهیزد و به ساز و سامان مستعد میباشد
با وی اقبال رجوع مینماید چنانکه دریاهای دنیا از سمندر
دفعه اگر آدم ضعیف القوی بود مضایقه ندارد مگر همت کارکردن
قوی داشته باشد
دفعه در هر کار کوشش نمودن فرض است مانند مخنث تکیه بر قسمت
کردن نالایقست بر زن بدکار مرد بد افعال بکوشش دست می برد
شرح مضمون اشلوک از تمثیل زن غرض اینست که مرد بد فعل برای
کامیابی بر زن بدرویه تکیه بر قسمت نمی کنند بلکه کوشش نموده بدست
می آرد همین نسق در امور شاهی تکیه بر مقدر نمودن و دست و پا نجنبانیدن
روا نیست و مخنث مثل بیخ و شل میباشد و بی دست و پا را تکیه
بر مقسوم کردن ناگزیرست بر جابست یعنی مالک رعایا و سپاه است
یعنی سپاه لا فوج را مثل زنان بیوه روی دیگران دیدن
و امید دستگیری دیگری داشتن از شان جهانداری دور است نه

دفعه هر که مانند شیر از قوت بازوی خود شکار میکند بر آرزوی
دل اکثر کامیاب میباشد

دفعه بغیر قوت و کوشش و علم و عقل ذات خود سلطنت نمی شود
چرند و پرند و درند تا که بچه میباشند محتاج مادر و پدر میباشند و هرگاه
جوان می شوند کار خود خود مینمایند حیف که آدم زاد ملک خزانه فوج
داشته دست نگر دیگری ماند و بذات خود فرمان روای نکند؛

دفعه شاه دلاور بر سر دشمن خود چنان می تازد که بر پیشانی فیل شیر

دفعه شاه را میباید که مانند شیر از اندیشه و ترس و بیم
و خوف دشمنان خویش دل خود را خالی دارد و مانند مار سیاه
دشمنان خود را بترساند و از قوت عقل اعدای خود را دفع کند

دفعه وزیر صاحب تدبیر را می باید که همواره نگران و خبر گیران
نفع و نقصان و آمد و خرج و جزا و سزا باشد

دفعه وقت مصیبت اعانت غربا نمودن واجب است

دفعه بر هر کار افسر کارگذار ماهر و واقف آن کار مقرر کردن میباید

پل و سرا و غیره عمارات مفید عامه خلایق در قلمرو خود از گنجینه شاهی
تعمیر نمودن می شاید

دفعه دشمن دوست را شناختن خراج بواجبی گرفتن از حال هر ملک
باخبر بودن نعمت و دولت موجود را محافظت کردن طاقت فوج
را قوی داشتن عمده ساز و سامان جنگ بکثرت مهیا گذاشتن
مدام اراده و همت دشمنان را پست می دارد

دفعه شاهی که دوستانش بسیار باشند خوش نصیب است

دفعه امتحان هنرمندان و علمای هر علم و فن گرفتن و خیال
عزت و آبروی شرفا داشتن و هر علم و هنر را رواج دادن
برای کارهای نیک امر کردن عمده اسلحه و سواران یکه تاز
نیزه باز گذاشتن در آئین رزم و پیکار مهارت حاصل کردن
و قواعد جنگ میدان و کوه و جنگل و قلاع آموختن راز دشمنان
دریافتن از مشوره عقلا کار کردن نالایق را خدمت نه سپردن
از دشمن غافل نبودن کسیکه بطریق تجارت یا نوکری یا درویشی

بهر رنگیکه در قلم و آید اراده او مخفی دریافتن ظاهر و پوشیده دهم
سلطنت و ریاست و کلای دانا گماشتن و تصدیق اظهارشان
کردن عقلا و حکما و اقربا را بخاطر و عزت آسوده داشتن خوف خدا
هردم کردن بدان را سزای لایق دادن با مردمان ذی لیاقت
سلوک کردن از دوستان الفت و از دشمنان نفرت اختیار
نمودن بدی از بدان زایل کردن مردم بد افعال را از افعال
شنیع باز داشتن گنه کار را باندازه تعزیر کردن باشتباه
تعزیر نکردن هرچه واجب باشد گرفتن و از ناجایز اجتناب ورزیدن
حرکت لغو نکردن انچه معلوم نباشد از دریافتن بحقیقت و کنه هر چیز
رسیدن کارهای خیر ساختن هر عیب و صواب نظر گماشتن تجربه
خراج ملک افزودن حاجت روای حاجتمندان کردن بآئین دین
عمل نمودن و هر کس که خدمتی شایسته نماید او را عوض و انعام انقدر بخشیدن
که دیگران را حوصله و شوق نمودن کارهای شایان شود و از بخل و اسراف
پیوسته محترز ماندن شاه را لازم است

دفع

دفع سخنی که ماده مخالفت در دل سامع پیدا کند علانیه بر زبان
نباید آورد و سزا از جرم بیش دادن و زیاده از حیثیت خراج گرفتن
ظلم است شراب خوردن قمار باز بودن همیشه مشغول بازنان بودن عیب
دفع دیوار قلعه مضبوط خندق عریض و عمیق راه آمد و رفت
یک یا دو غله و سامان خورش و اسلحه و اسباب جنگ بسیار و
فوج معتبر و ازموده مهیا داشتن موجب حزم و شان سلطنت است
دفع بسیار فوج معتبر و ازموده مهیا داشتن موجب حزم و شان
سلطنت است

دفع سردار نالایق و ناکرده کار را هرگز بر جنگ نباید فرستاد
دفع نوکر ملازم بیمار کمزور فرومانده لایق فرستادن در میدان جنگ نیست
دفع سپاهی هرچند ازموده و جری باشد اگر افسر او لایق نیست لغو است
دفع سپاهی شریف القوم نگاه باید داشت که او را از گریز شرم
و عار باشد و اسپ و سلاح عمده باید داشت
دفع غلام کمزور کینه بروقت دغا می دهند

دفعه اگر فوج که مددگاری طلب میشود تن دهی و کوشش کم
میکنند و بکار نمی آید و آنکه از آئین پیکار واقف نیست همچو آدم کور است
و کوران جنگیدن نمی توانند

دفعه در فوج به سه وجه خرابی رو می دهد اول از بارش تند باد
و وبا که ناگهانی آید دوم سارسوت مسدود گردد و خورش و نوش
نماند یا نفاق در سپاه رو دهد یا سامان جنگ تمام گردد سوم یاوران
و مددگاران دشمن از هر طرف بتازند

دفعه سپاهی به امید ترقی و حصول انعام و اطمینان از خبرگیری
پس ماندگان خود دل گشاده بدلیری می جنگد

دفعه در جنگ صرف بهادری بکار نمی آید فنون سپاهگری
یاد بودن لازم است و با دشمن دم جنگ دغا و مکر کردن جایز است
دشمن را بدون جنگ بحکمت عملی تمام نمودن هنرمندی است بحکمت
و مصلحت پس پا شدن عیب ندارد وقت جنگ غصه و شهوت پرستی
زبون است وقت نبرد زر را همچو خرمهره دانند و بیدریغ خرج کنند

در زمانه جنگ چشم پوشی از سزا دادن مجرم مناسب است و در هنگام حرب شراب
خوردن و رقص دیدن حرام و داشتن زنان در لشکر بسیار بد است
و از منجم ساعت سعد و نحس دریافتن محض حماقت هرکه براین ها
اقوال عمل خواهد کرد ان شاء الله فتحیاب خواهد شد ملخص فصل پانزدهم

دفعه حاکم اصلاح عیوب تابعین خود کردن می تواند و عیب و نقصانیکه
در حاکم باشد اصلاح آن بجز حاکم مطلق که می تواند

دفعه شاه اگر خوب خواهد بود دیگران را هم رو براه خواهد ورد
و اگر خود بد خواهد بود از اصلاح دیگران عاجز خواهد شد

دفعه شاهی که قواعد جهانداری نمی داند کور است و وزرای
وی عصای او هستند

دفعه هرکس که مجرم را سزا دادن می تواند و را سخت کلام نمودن
و فحش دادن عیب بزرگ است

دفعه هرکس که بر فرمانبران خود ظلم میکند طاقت دشمن را
افزون مینماید و هرکه خوش می گذارد نیروی خود می افزاید

دفعه شاه را میباید که مثل درویشان خیرخواه خلایق باشد و مانند علما
وعظ و نصیحت نموده بر کارهای خوب ترغیب کند و همچو سوداگران داد و ستد
صاف دارد طرق و شوارع را صاف نماید و جانوران موذی
را قتل سازد و خود شکار درندگان کند از شغل شکار رطوبت جسم
کم میشود و طعام هضم میگردد و تیر بر هدف زدن پیدا می شود
دفعه هر روز تن شستن و رخت سفید پوشیدن موجب تندرستی است
دفعه بسبب قمار بازی راجه پانڈو و راجه نل ورکهیا تباه و خراب
شدند و ششپال برادر راجه دیب قمار باخته ملک برادر خود را
بر باد ساخته شاه را از این حرکت بد مجتنب بودن واجب و رعایا را
باز داشتن مناسب است
دفعه شاه را میباید که فریفته و فرمان بردار زنان نباشد و هر وقت
از زن صحبت نکند و اوقات خود منتظم دارد یعنی هر کار بر وقت معین نماید
دفعه از جمله مسکرات عموما و از شراب خوردن خصوصا پرهیز لازم است
در حالت سکر آدم راز دل بر زبان می آرد و هر چند دانشمند باشد

آنکاه

حرکات ناشایسته میکند حاشیه بعده روز یک بار از زن جماع باید کرد از
زن حسین و جوان صحبت نشاط افزا است و از پیر زال و بدشکل و تنومند یعنی از خود قوی حیب
تا تواند و از حایضه حرام

ملخص فصل شانزدهم

دفعه شاه هرگاه عزم ملک گرفتن دیگری بکند اول بند و بست
کشور خود نماید باز قدم در کشور غیر نهد
دفعه هرگاه بر کشور غیر فوج کشی کند مخفی حالات و جغرافیا ملک صحیح
دریافت نماید و خیام سپاه خود جای نصب باید که از آب و کاه
تکلیف رو ندهد سامان اکل و شرب و جمله ضروریات لشکر خود بل
دواب باربرداری و اسباب عبور دریا و قلعه شکنی جمله پیش خود
مهیا دارد و از ملک خود در ملک غیر تا جایی که لشکر برود طرق و شوارع
را در احتیاط خود بدارد و بران محافظان گمارد و در اوایل سرما لشکر کشد
دفعه بادشاه فیلان تنومند نگهدارد در یک فیل طاقت شصت اسپ
می باشد و راهی را که یک مرتبه می بیند باز فراموش نمیکند
دفعه هرگاه بادشاه بملک غیر سفر کند جانشین و کارپردازان

معتبر را در دار السلطنت خود بگذارد و حتی الامکان بذات خود بر ملک
غنیم نرود شکست خورده رعایا و نوکران را روی خود نمودن کمال
بی غیرتی و بی عزتی است
دفعه هرگاه نیک بفهمد که من بر حریف خود چیره دست خواهم شد اول قصد
آهنگ گرفتن ملک او بکند و اگر حریف حمله آور شود قلعه بند نگردد و بهمت
و جرات مردانه از طرف دیگر بر ملک وی تاخت آرد و تاراج نماید و چون
فوج حریف در قلمرو در آید چنان انتظام سازد که کاه و آذوقه و آب
میسر نگردد و گونه گونه تصدیع رو نماید
دفعه مردن بشجاعت خوب است و زندگی بنامردی سخت معیوب است

ملخص فصل هفدهم

دفعه سپه سالار گرد فرودگاه خندق بکند و از گل پشته ها بندد و یک
دو راه آمد و رفت دارد
دفعه رفیق عمده آنست که گاهی مورد عتاب شده باشد آدم لایق را
نباید رنجانید و اگر رنجش رود هیبازا او را در ریاست خود دخل نباید داد

دفعه درجای

دفعه در جای محفوظ مخفی خزانه باید داشت اسپ و فیل چیده باید گذاشت
سپاه افسران آزموده بر پا سپاهی سفر میباید کرد و وقتاً فوقتاً بدل باید ساخت
دفعه باندک فاصله از فرودگاه یک حصه فوج بزرگ دارا کند و یک حصه
فوج در لشکر مسلح ماند و از حال آینده و رونده خبردار باید بود شور و غوغا
در اردو نشود شراب و لولی در لشکر نباشد
دفعه راهی که از آن عبور دشمن متصور بود او را خراب و دشوار گذار گرداند
دفعه میدان مشق سپاه گری صاف و همواری باید
دفعه وقت جنگ هراسان بودن سپاه و نااتفاقی افسران
و تند باد وزیدن و هنگام شب از جانب غریو شغالان بلند شدن
و در روز زاغ و زغن بکثرت در اردو آمدن و در دواب و مردمان
بیماری رو نمودن علامت شکست و ادبارست و خشنودی عساکر
و اتفاق افسران و تندرستی دواب و مردمان دلیل فیروزیست

ملخص فصل هجدهم

دفعه طاقت شاهی از سه چیز میباشد فوج خزانه حکم ناطق و برای

نیروی جهان بانی عقل و همت مقدم است

دفعه احسان خود بر زیر دستان و برادران و هم چشمان ثابت
کردن تعریف خیرخواهان شنودن محبت از برادران و دوستان و زیردستان
و سلوک های خوب یاد دادن و باخلاق راضی داشتن لازمه دارایی است

دفعه شاه را میباید که شاه دیگر و دشمن خود را بهر نوعی که ممکن باشد بواسطه
حکما و منجمین مبتلای وهم و هراس گرداند و از فسادی که گمان کند و در دودمان
او فساد برپا نماید زر و جاگیر و انعام بخشیده سرداران او را از خود سازد

دفعه مجرم را از قتل و جرمانه و قید سزا باید داد مگر جزا سزا بعض را
پوشیده و بعض را ظاهر میباید

دفعه در میدان نبرد اگر کسی غالب می آید که فن و فوج خوب میداند
جاهل اگر دلیری میکند کشته میشود یا می گریزد

دفعه دشمن را مغلوب نموده بعیش در قید خود نگهدارد که تنگ آمده
متفکر نشود و عقل و غیرت نزدیک او نرسد

دفعه هرکه بی همت و بزدل میباشد از وی هیچ نمی شود

دفعه ۱۰ [illegible]

دفعه از هرکس موافق طبع او راه و رسم باید داشت

دفعه اول خانه خود را دیده و فهمیده از نقایص پاک کرده باز بسوی
دشمن نظر کردن لازم است

دفعه طاقت دشمن را از تدبیر مضمحل کرده باز جنگ باید کرد

دفعه بدون علم و همت هیچ کار دین و دنیا درست نمیشود

ملخص فصل نوزدهم

دفعه چون از رفق و مدارا کار برآری نشود بدلایل و براهین
حریف را معقول نماید و چون از ادله و براهین رو براه راست
نه آورد بزور شمشیر باید فهمانید

دفعه در موسم خوش شش قسم فوج گرفته بر کشور دشمن تاختن
آوردن می باید سپاه کهنه آزموده کار سپاه جدید چیده و عمده
سپاه رعایا که بحمایت ملک حمیت مذهب سلاح برداشته باشند
سپاه رئیسان محب سپاه که سابق ملازم دشمن بود و باز فرمان بردار شد
سپاه جاگیرداران

دفعه تنخواه سپاهی بلا کسر ماهانه یا سالانه بدهند هرکس خیرخواهی
جانفشانی خدمت شایسته کند بانعام وخطاب واضافه مواجب ومرتبه
نواخته شود هرکس زخم برداشته یا پیر سال گشته بیکار گردد بقیه عمر خانه
نشین روزینه یابد واگر درکار شاهی جان دهد پرورش اولاد وزنان
او کرده شود که موجب تن دهی وحوصله سربازان وسراندازان است
دفعه فوج قسم اول ودوم وچهارم را با احتیاط تمام باید جنگانید
که گم گشته وضایع شوند وسپاه کوفته وفرومانده ومنزل طی کرده
را در میدان بیکار نباید کشید
دفعه افسر فوج جنگ آزموده ماهر فنون سپاهگری دلیر خردمند
میباید زیراکه هرنفر سپاهی عقلمند وواقف فن سپاهگری نمی باشد
دفعه از فوج دوستان کاری گیرد که برآنها گران نباشد
دوم مقابله اول فوجی که سابق نوکر دشمن بوده وباز برگشته مطیع
گردیده باشد بجنگاند
دفعه سپه سالار آدم خاندانی از قانون جنگی وملکی واقف

صاحب علم دانشمند زور آور راست باز رحیم مزاج متحمل شیرین گفتار
زنده دل بهادر ماهر فنون سپاهگری وعالم اصول وفروع جنگ وخبردار
از حال لشکر خود عزت مند وشهسوار اسپ وفیل وخیرخواه سپاه باشد
ستیزه خو خودرای ناقص الاعضا طماع نشه باز نباشد خوف خدا
در دل داشته باشد وافسران ماتحت او نیز موصوف بصفات حسنه
باشند وخود واقف السنه هرملک وراه ورسم هردیار باشد
واسپ وفیل واسلحه وجمله اسباب عمده داشته باشد از جغرافیه
نیک آگاه بود متحمل سردی وگرمی وباران وخوشی وغمی باشد راز دشمن
دریافتن تواند وترکیب انگیختن سپاه دشمن با خود وتقویت دادن سپاه
خود تنقی داند قیافه دان بود ونعش مردگان دیده نهراسد ودر عین
هراس سپاه خود را دل دهد واز تقریر مختلف مخبران نتیجه صحیح استخراج
نمودن تواند
دفعه سالار فوج را میباید که از یک حصه سپاه مقابله کند وسه حصه
فوج خود پوشیده درکمین گاه دارد چون دشمن دلیرانه پیشقدمی نماید انهدام

از هر طرف یورش کند و مانند باز و بحری که بر کبوتر حمله می برد در قلب دشمن
در آید و سر سروران رباید

دفعه پشت پناه فوج سپه سالار است کار سالار جنگ آزمودگان نیست که بجنگید
اگر غلبه دشمن بیند مربع مدور مثلث مورچه بندی کرده بجنگد

دفعه هر سپاهی که روز بخواب خواهد رفت و شب بیدار خواهد بود
از وی تردد شایسته نخواهد شد

دفعه سپاه در مانده را کم از کم سه ساعت نجومی آسایش باید داد

دفعه در اثنای جنگ حسن تدبیر شرط است و دغا و فریب جائز

دفعه هر که از آئین جنگ ناواقف است هر چند بهادر باشد رایگان
کشته خواهد شد

ملخص فصل بستم

این فصل اخیر است و در این یکصد و پنجاه و یک اشلوک مشتمل بر بیان
آئین جنگ و ادب و قواعد و قوانین پیکار است چون در زمانه سالف
فتح و شکست بر دم تیغ بود و در حال بر دم توپ و بندوق باین وجه
قواعد باستانی متروک و منسوخ و بیکار اند فلهذا ترجمه چند اشلوک

محض برای این کرده شد تا معلوم باشد که دران زمان هم آئین جنگ
شایان ان زمانه مقرر بود

دفعه در دشت و کوه و دم عبور دریا فیل بسیار بکار می آید و درهای
مضبوط قلعه را فیل میشکنند از تاخت آوردن فیلان مست در فوج
دشمن تزلزل راه می دهد قطار فیلان تنومند اسپ جمله فوج دشمن را باز میدارد

دفعه در فوج یک گروه نقابان با بیل و کلند نگاه باید داشت که درستی راه
و میدان و کندن چاه و امثال این بر وقت فوراً نموده باشند

دفعه بادشاه اگر در میدان نبرد خرامد از فوج علیحده در جای محفوظ استاده شود

دفعه در میدان جنگ بفاصله یک دست پیاده و بفاصله پنج دست
سوار و بفاصله پانزده دست فیل صف آرا باشند

دفعه وقت جنگ فوج را هفت حصه باید کرد یک حصه در گوشه
مخفی کرده شود و دوم و سوم راست و چپ باستند و چهارم در قلب باشد
و پنجم پشت نگهدار و ششم پیش رفته بر روی دشمن آرد و هفتم بنگاه نگهدارد
و فوج دشمن اگر دو چند یا ده چند باشد هیچ نه اندیشد و از یک حصه سپاه خود

مقابله ننماید هرگز با کل سپاه یک باره جنگ نباید کرد

دفعه در میدان مربع مثلث مدور مارچال یعنی راست کج چنانکه
مار راه می رود از سپاه قلعه ساخته میشود و بهجده شکل صفوف سپاه آراسته میشوند

دفعه افسران فوج فیل سوار باشند تا میدان کارزار را بخوبی
بینند و سپاه خود را بجنگانند تیرانداز و نیزه داران و سیف بازان
هر یک بقاعده خود بفرمان سالار خویش یورش بکنند و هنر خود ظاهر نمایند

الحمد لله رب العالمین تمام شد کتاب آئین بهین

ترجمه مولف نوشته فاضل المعی مولوی میرزا محمد علی مالک مطبع جعفری
بلده لکهنو مصنف کتاب نجوم السما تذکره علماء امامیه

ابو الفضل مولانا عباس خلف الرشید مصنف عجب العجاب
و تحفة الیمن مولانا شیخ احمد یمانی بن عالم عامل میرزا محمد تقی خان
شروانی بن میرزا محمد علیخان شهید مستوفی الممالک ایران
در عهد نادر قهرمان بن اشرف الوزرا میرزا ابراهیم خان همدانی
از جانب پدر نسبش بجابر بن عبد الله انصاری منتهی میشود و جد مادری او

سید

سید اسمعیل خان مرشد آبادی از سادات عالی نسب و از امرای
نامور بود مولانا ۲۲ شوال ۱۲۶۲ در بنارس پیدا شد و کتب عربیه ادب از
والد خود خواند و فارسی از میر خیرات علیخان فیض آبادی شاگرد فاضل کامل
علی حزین گیلانی و در بلاد دکن جوان و پیر گردید و در نظم فارسی چندی
از نجم الدوله دبیر الملک میرزا اسد الله خان غالب دهلوی اصلاح گرفت
و در فنون عسکری که عبارت از سیف بازی و اسپ تازی باشد
بسبب پر دلی جبلی و فطری دستگاه وافی بهم رساند و در فنون ادبیه
و کلام استعداد کافی حاصل نمود و در فن تاریخ صاحب کمال گشت
و بسعی بعض اکابر ابو الفضل دوران میرزا عباس خان از بهادر شاه
خاتم آل تیمور مهر خان یافت و اکثر بلاد هند دیده از مدتی در خطه
بهوپال صوبه مالوه اقامت اختیار کرد و در ان ریاست عزت و اعتبار
کلی حاصل نمود که امروز متقن قوانین و مورخ وقایع انجاد و مهتمم محکمه تعلیمات
شاهجهانی لقب یافته و در زمره منصبداران منسلک گشته و باقتفای ائمه
هدی سلام الله علیهم خردمندانه بسر می برد و در فن تاریخ و انشاء وغیره

تالیفات جید میدارد از انجمله تاریخ روم و تاریخ افاغنه و تاریخ ...
و تاریخ نقد روان و تاریخ آل امجاد و تاریخ بهوپال و تاریخ نقد...
و روان افزا و چشمه نوش و سرسبز رای و زینت الانشا و آئین جهانبانی ...
و غیره کتب مولفه اش که اکثر طبع گشته اند قابل ملاحظه ارباب علم و فضل ...

حرره ابوالقاسم نهم رجب سنه ۱۳۰۲

در دار الاقبال بهوپال